



معنای زندگی به روایت حکمت متعالیه

مسعود آذربایجانی*

چکیده

معنای زندگی چیست؟ آیا زندگی از جنس جواهر مادی، چون سنگ و آب است یا از مقوله اعراض و خاصه‌ها است یا از نوع رویدادها و فرایندها؟ در ترکیب معنای زندگی مراد از «معنا» چیست؟ آیا مقصود از هدف زندگی، کارکرد زندگی است یا ارزش زندگی؟

حکمت متعالیه نظام حکمی است که به وسیله صدرالمتألهین شیرازی بنا گذاشته شد و شاگردان و همفکران وی این نظام را توسعه و تکمیل کرده‌اند. اصالت وجود، حرکت جوهری، اتحاد عقل و عاقل و معقول، نظام احسن و... برخی از امهات اصول حکمت متعالیه است. براساس این اصول و سایر مبانی، شعور و حیات و عشق در همه عالم جاری است. معنای نظام احسن این است که حکمت الهی موجب می‌شود سلسله علل مادی به گونه‌ای باشد که تا حد ممکن مخلوقات بیشتری از کمالات بهره‌مند گردند؛ یعنی قوانین حاکم بر جهان و انسان بهترین نظام ممکن باشد تا بیشترین خیر و کمترین شرّ گریبان‌گیر بشر شود. به سخن دیگر احسن بودن نظام، اقتضای صفت «عنایت الهی» است.

معنای زندگی برای انسان در حکمت متعالیه به فلسفه حیات و هدف خداوند از آفرینش انسان بازمی‌گردد. ملاصدرا با ترسیم مراتب نفس طبیعی، نباتی، حیوانی و انسانی، حرکت و سیر تکاملی نفس را هماهنگ با روند حرکت جوهر در ماده می‌داند که از ماده آغاز و به فراتر از آن می‌انجامد و به همین دلیل معاد و قیامت برای روح انسان محقق می‌شود. حرکت جوهری نفس، از عقل هیولایی با رسیدن به عقل مستفاد پایان نمی‌پذیرد؛ زیرا مرحله چهارم حیات معنوی نفس، یعنی مرتبه اتصال با عقل فعال یا همان روح قلسی و روح القدس، جذبات معنوی و اقتباس از نور و معرفت را میسر می‌کند و این معنای زندگی است.

کلید واژه‌ها: معنای زندگی، حکمت متعالیه، صدرالمتألهین شیرازی.

معنای زندگی در حکمت متعالیه

جمله‌های ساده نسیم و آب و جویبار، فعل لازم نفس کشیدن گیاه
اسم جامد ستاره، سنگ، اشتقاق برگ از درخت
آنچه زین قبیل سؤال‌ها است
در بر ادیب دهر و مکتب حقایقش،
بیش و کم شنیده‌ایم و خوانده‌ایم
نکته‌های آشناست

لیک هیچ‌کس به ما نگفت مرجع ضمیر زندگی کجاست
(هزاره دوم آهوی کوهی، ص ۴۰۳ و ۴۰۲)

اینها پرسش‌هایی است که در این جستار با سیر منطقی مطالب به آنها پاسخ می‌گوییم.
دغدغه‌های هستی‌شناسانه‌ای همچون چون از کجا آمده‌ایم، کجا هستیم، چرا هستیم و
به کجا می‌رویم، و دل‌نگرانی‌های روان‌شناختی، از قبیل اضطراب و بی‌قراری، اندوه و
افسردگی، نومیدی و پوچی، کشمکش و نزاع با خود و پرخاشگری با دیگران، ترس و
دلهره، خشم و کین، حرص و حسد، عجب و نخوت و... چرا زندگی آدمیان را آکنده
است؟ چرا تا این حد آدمیان تنها شده‌اند و گفته‌اند: جامعه امروز ازدحام تنهایی است! چرا
برخی زندگی را ارزشمند نمی‌دانند؟ چرا افرادی از متن و واقعیت زندگی رویگردان شده و
به راه‌های گوناگون خودفراموشی، خودفریبی و توهم‌آفرینی پناه برده‌اند و از مواد توهم‌زا،
مخدر، روان‌گردان و مشروبات الکلی یاری می‌جویند؟ چرا آمار خودکشی رو به فزونی
است؟ چرا مهرورزی بی‌رنگ و بی‌مایه شده؟ چرا پیوندهای خانوادگی این قدر سست و
متزلزل گشته است؟ و چرا...؟ اینها بخشی از پرسش‌هایی است که هرچند بی‌معنایی زندگی
را به ذهن می‌آورد، اما در واقع معنای زندگی را بجد طلب می‌کنند.

«زندگی به همراه تجارب، اعمال، خاطرات، رؤیاهای و حکایات در یک مقوله قرار
می‌گیرد. زندگی یک داستان است؛ داستانی زنده و واقعی که می‌تواند به وصف و بیان درآید.
زندگی شبکه‌ای از تجارب، افکار، اعمال، خاطرات، طرح‌ها، پیش‌بینی‌ها، روابط و مناسبات
اجتماعی، فرض‌ها و پیش‌فرض‌ها و مانند آنها است که همه آنها به هم پیوند خورده و
تحت سیطره و حاکمیت نوعی خودشناسی که سرشت هنجارینی دربردارد و از فطرت آدمی

به عنوان یک عامل شناسایی انسانی به اضافه یک طرح زندگی‌ای که خود شخص پدید آورده است، سرچشمه می‌گیرد. کلیت چنین مجموعه پیچیده‌ای صرفاً وابسته به یک فرد خاص است و از او نیرو می‌گیرد.... هرچه طرح و برنامه‌های یک فرد درباره زندگی بیشتر مبتنی بر قوای نقادی و معرفت‌بخش او باشد، آن فرد از قید و بند طبیعت و فرهنگ آزادتر خواهد بود و در پدید آوردن زندگی خویش نقش بیشتری خواهد داشت. تا آنجا که ما می‌دانیم در اجتماعات فرهنگی، انسان‌ها تنها موجوداتی با مراتب وجودی کاملاً بالایی هستند که می‌توانند زندگی خود را سپری کنند؛ چراکه تنها آنها واجد قوای معرفت‌بخش و فرهنگی لازم برای گذران یک زندگی توأم با خودشناسی و طرح زندگی هستند.» (معنای زندگی، ص ۳۱۰-۳۱۲)

بنابراین زندگی برای انسان صرفاً مجموعه‌ای از اموری مانند خوردن، آشامیدن، خوابیدن، ولادت، ازدواج، اشتغال و حیات و مرگ نیست؛ بلکه آن یک طرح کلی است که همه اینها را دربرمی‌گیرد و نوعی انسجام و یکپارچگی در آنها به وجود می‌آورد.

معنای زندگی در ادیان، فلسفه و روانشناسی مورد بحث قرار گرفته و هر یک به گونه‌ای از آن سخن گفته‌اند. ادیان الهی با مطرح کردن هدفداری جهان از جهت وجود مبدأ و معاد، غلبه خیر بر شر، تسهیل اخلاقی زیستن، حاکمیت عدالت بر جهان، لطف و رحمت و مغفرت الهی، معنویت و طعم زندگی با ایجاد رابطه صمیمی با خداوند و تجارب معنوی، به روشنی بر معنای زندگی و معنادار بودن زندگی تأکید دارند. اما در میان فیلسوفان این مقدار اتفاق نظر وجود ندارد. برخی چون توماس نیگل (Nagel, Th) (پوچی، ص ۹۲ - ۱۰۷) با تأکید بر پوچی زندگی، معناداری را زیرسؤال می‌برند. در مقابل، بیشتر فلاسفه اگزیستانسیالیست با طرح موضوعاتی چون وجود انسان، آزادی و مسئولیت، رنج و مرگ به معناداری زندگی باور دارند. در عین حال این پرسش مطرح می‌شود که مراد از معنای زندگی، هدف زندگی یا کارکرد زندگی یا ارزش زندگی است؟ آیا معنای زندگی کشف کردنی یا قابل جعل است؟ از آنجا که موضوع معنای زندگی بیشتر مسئله‌ای روانشناختی است و فهم موضوع مقدم بر طرح دیدگاه ملاحظه‌هاست، نخست دیدگاه روانشناسان را در این باره گزارش می‌کنیم.

آبراهام مزلو (Maslow, A) (۱۹۶۸، ص ۲۰۶) معنای زندگی را خاصیت درون‌فردی می‌داند. معنای زندگی به درک نیازها بستگی دارد. از نظر وی نیازها به صورت سلسله مراتبی قرار دارد. همه افراد مرتباً به وسیله یک نیاز برانگیخته می‌شوند و تا وقتی نیازهای سطح پایین

ارضا نشده است، ارزش‌ها و معنای زندگی افراد کمتر برانگیخته می‌شود. وقتی نیازهای سطح پایین ارضا شود، نوبت به نیازهای بالاتر می‌رسد. بخشی از نیازهای بالاتر را فرایندها تشکیل می‌دهد. مزلو ارضای فرایندها را برای معنای زندگی و سلامت روانی فرد ضروری و ناکامی در آنها را زمینه بیماری می‌داند. از نظر وی مهم‌ترین فرایندها که به زندگی معنا می‌دهند، عبارتند از: داشتن یک سیستم ارزشی، فلسفه زندگی و مذهب.

باتیستا (Batista, J) و آلموند (Almond, R) (۱۹۷۳، ش ۳۶؛ ص ۴۰۹ - ۴۲۷) معنای زندگی را به ارزیابی شناختی و عاطفی فرد از زندگی در کلیت آن معنا کرده‌اند که با اعتقادات و باورهای فرد در ارتباط است. هرچه افراد به ارزش‌های بیشتری باور داشته و پای‌بند باشند، از زندگی معنادارتری برخوردارند. اکثر روان‌شناسان توافق دارند که معنای زندگی مفهومی انتزاعی و چند بعدی است و بهترین روش تعریف آن در نظر گرفتن ابعاد ویژه‌ای، همچون رضامندی از زندگی، هدف، شادکامی و از خود فراروی است.

ویکتور فرانکل (Frankl, V) (۱۹۷۶، ص ۵۴) معنای زندگی را احساسی می‌داند که هنگام پرداختن به فعالیت‌های خوشایند، رفتن به دامان طبیعت، ملاقات دوستان، تماشای آثار ادبی و هنری یا وقتی که با یک منبع لایزال ارتباط داریم و خود را متکی به چارچوب‌ها و تکیه‌گاه‌های قابل اتکایی چون مذهب و فلسفه زندگی می‌بینیم، تجربه می‌کنیم. وی معنای زندگی را از سه راه قابل کشف می‌داند: ۱. با کارهای ارزشمند و خلاق؛ ۲. با تجربه ارزش والا مثل مواجهه با شگفتی‌های طبیعت، فرهنگ و یا درک فردی دیگر به وسیله عشق؛ ۳. با تحمل درد و رنج که بهترین جلوه‌گاه ارزش وجودی انسان است.

از نظر بامیستر (Baumeister, R) (۱۹۹۱، ش ۲۰، ص ۶۷۶-۶۹۰) معنای زندگی با ارضای چهار نیاز اساسی زیر حاصل می‌شود: ۱. نیاز به هدفمندی در زندگی؛ ۲. نیاز به احساس خودکارآمدی؛ ۳. نیاز به داشتن ارزش‌هایی که بتوانند رفتارهای فرد را توجیه کنند؛ ۴. وجود یک مبنای استوار برای داشتن نوعی حس مثبت خودارزشمندی.

در جمع‌بندی نظرات روان‌شناسان می‌توان گفت:

۱. روان‌شناسان، به ویژه مکتب انسان‌گرایی از فیلسوفان اگزیستانسیالیست، در بحث معنای زندگی متأثرند.

۲. هرچند نگاه فلسفی به موضوع معنای زندگی، ما را به سمت هدف زندگی می‌برد که بیشتر کشف‌شدنی است و می‌توان گفت رویکرد کلی به جهان و نوع بشر است، اما

- روان‌شناسان افزون بر هدف، بر کارکردها و ارزش زندگی تأکید دارند و عمدتاً آن را شخصی، درونی و قابل جعل می‌دانند.
۳. معنای زندگی، در گرو ارتباط برقرار کردن انسان با هدف زندگی و جهان است که به گونه‌ای انطباق وضع شخصی خود با هدف کلی و نوعی است.
۴. این ارتباط در ابعاد شناختی آن به ادراک و فهم فلسفه وجودی جهان و انسان و در ابعاد عاطفی آن به تحمل، شکیبایی و پذیرش ناملازمات و لوازم آن می‌انجامد.
۵. باور و پایبندی به ارزش‌هایی که بتواند اوضاع جهان و رفتارهای فرد را توجیه کند، مسیر نیل به معنای زندگی را هموار می‌کند.

حکمت متعالیه

صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ ق.) معروف به صدرالمتهلین و ملاصدرا، از فیلسوفان بنام قرن یازدهم هجری، مؤسس مکتب فلسفی حکمت متعالیه است. وی در نوشته‌های بسیار خود اصول و مبانی این مکتب را مبرهن ساخت و شاگردان و پیروان وی در طول چهار قرن به شرح و تفصیل و تنقیح آن اهتمام ورزیدند. ملاصدرا با نقد و نظر آرای پیشینیان به‌ویژه فلاسفه مشاء و اشراق، بر کاستی‌های آنها در این زمینه واقف شد و با عزلت و گوشه‌نشینی و عبادت و ریاضت به شهود عرفانی دست یافت و در واقع نطفه حکمت متعالیه که سال‌ها پیش با فکر و نظر و برهان در اندیشه او بسته شده بود، با مشاهدات عرفانی و دریافت حقایق باطنی به بار نشست و شکوفا شد. (اسفار، ج ۱، ص ۷ و ۸) برخی از مهمترین اصول حکمت متعالیه عبارت‌اند از:

- اصالت وجود و اعتباریت ماهیت: واقعیت عینی مصداق بالذات مفهوم وجود است و مفهوم ماهوی تنها از حدود واقعیت حکایت می‌کند و بالعرض بر آن حمل می‌شود. (آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۲۹۴-۳۰۰؛ الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۱، المرحلة الاولى / فصل هفتم)
- تشکیک در وجود: واقعیت خارجی و حقیقت وجود، یک حقیقت عینی واحد است و کثرت در واقعیت‌های بیرونی به تشکیک در مراتب وجود باز می‌گردد که در حقیقت ماباه‌الاشتراک، همان ماباه‌الامتیاز است. (همان، ص ۳۳۹-۳۴۳؛ درآملی به نظام حکمت صدرایی، ص ۱۵۲-۱۶۰؛ الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۸۶)
- وجود رابطه معلول: وجود معلول‌ها در عالم، عین ربط و تعلق به وجود علت و

شعاع و پرتویی از آن است؛ یعنی استقلال وجودی ندارد، و وجود معلول، اضافه اشراقیه وجود علت است، نه اضافه‌ای که از مقولات شمرده می‌شود. به تعبیر دیگر، معلول وابستگی و قیام به علت است، نه وابسته و قائم به آن؛ صدور از علت است نه صادر از آن. (همان، ص ۳۷؛ درآمی به نظام حکمت صدرایی، ص ۲۱۸؛ *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۲، ۲۹۹)

۴. حرکت جوهری: حرکت از عوارض تحلیلیه وجود است و بالعرض به ماهیت جوهری یا اعراض نسبت داده می‌شود. بنابراین همان‌طور که حرکت در مقولات عرضی وجود دارد، مثل مقوله متی و این، حرکت در اصل جوهر هم امکان‌پذیر است. (همان، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۲۲؛ درآمی به نظام حکمت صدرایی، ص ۳۰۹، ۳۳۰؛ *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۴، ص ۲۷۴)

امور دیگری چون وحدت وجود، مجرد خیال و مثال متصل، اتحاد عاقل و معقول، بسیط الحقیقه و حدوث نفس، از پایه‌های حکمت متعالیه است؛ اگرچه برخی از آنها در مکاتب دیگر نیز به چشم می‌خورد.

معنای زندگی در حکمت متعالیه

۱. انسان‌شناسی در حکمت صدرایی براساس اصالت وجود است. بنابراین همان‌طور که ملاصدرا حقیقت خویش را با علم حضوری مشاهده کرد و آن را هستی یافت نه چیستی و با شهود حقیقت خود، واقعیت را در وجود یافت نه ماهیت (حقیق مخنوم، ج ۱، ص ۳۷)، انسان‌شناسی صدرایی نیز جدا از وجودشناسی وی نیست و حقیقت انسان نیز چیزی جز وجود نمی‌باشد. آنچه در انسان منشأ آثار و برکات است وجود او است. وجود واحد است، اما دارای مراتب متعددی است که شامل تمام هستی است و از آنجا که تمام صفات کمالی، نحوه‌ای از وجود، بلکه عین وجود است، هرچه وجود اقوی و اشر باشد، صفات کمالی نیز بالاتر خواهد بود. همان‌گونه که وجود مطلق دارای قدرت و اراده و علم و خیر و وحدت و بهجت و سرور و آرامش مطلق است، حظ و بهره دیگر مراتب وجود به نسبت قرب و بُعد آن از ذات اقدس واجب‌الوجود، تبیین می‌شود. لاجرم هر موجودی که بتواند وجودش را افزایش دهد، بهجت و سرور و آرامش و علم و اراده‌اش افزون می‌گردد.

۲. از نظر ملاصدرا موجودات امکانی از جمله انسان عین تعلق و ارتباط به مبدأ می‌باشند، نه متعلق و مرتبط. (*الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۱، ص ۴۷ و ص ۳۲۹) پس هیچ‌گونه استقلال و قوام ذاتی و هویت استقلالی ندارند؛ بلکه همگی از نور جمال

خورشید ازلی حضرت حق ساطع‌اند. به تعبیر دیگر براساس عین الربط بودن وجود معلول، انسان نیز هستی‌اش در پرتو واجب‌الوجود معنا می‌یابد؛ بلکه هویتش چیزی جز این رابطه نیست. البته وجود رابطه در عالم مادی به علت بعد و فاصله بیشتر از وجود صرف و مطلق، از ابهام و عدم تعین و بی‌ثباتی بیشتری نسبت به وجود رابط در عوالم دیگر برخوردار است. (همان، ج ۸، ص ۲۷۷) ملاصدرا از تمثیل صورت‌های مرآتیی استفاده می‌کند؛ یعنی تمام موجودات چون آینه‌هایی هستند که عکس و صورت حق تعالی را نمودار می‌سازند. (المشاعر، ۱۳۶۳، ص ۴) پس انسان‌ها نیز آینه‌ای هستند که باید و شاید که او را بنمایانند؛ یعنی ارزش وجودی آنها چیزی جز ظل وجود معبود و عکس عاکس نیست.

۳. در حکمت متعالیه، بر پایه اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود، ثابت می‌شود که شعور و حیات از کمالات وجودی، بلکه عین وجودند. بنابراین مانند وجود در همه ذرات عالم سریان دارند؛ حتی جمادات نیز در حد و مرتبه خود زنده و آگاهند. (الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۰۵) هر موجودی به اندازه سعه وجودی خود از شعور و حیات برخوردار است علت ضعف شعور و حیات در موجودات مادی، این است که آنها از وجود ضعیف و ناقصی برخوردارند. به تعبیر ملاصدرا وجود موجودات مادی، متضمن عدم و ظهورشان آمیخته با خفا است. حضورشان با غیبت حاصل می‌شود و بقائشان با تجدد و زوال حفظ می‌شود و استمرارشان با ورود و جایگزین شدن پیاپی امثال سامان می‌گیرد. بنابراین وجود مادی جسمانی نمی‌تواند آگاهی مستمر و حیات باقی و ثابت داشته باشد. (همان، ج ۷، ص ۳۰۷ و ۳۰۸) بنابراین هرچند در موجودات مادی نیز به دلیل مرتبه‌ای از شعور و حیات، معنای زندگی وجود دارد، اما هرچه سعه وجودی بالاتر رود و از تعلقات مادی فاصله گیرد، این شعور و حیات افزون‌تر می‌شود و علم به خود و حیات خود و هدف خویشتن غنی‌تر و افزون‌تر می‌گردد؛ یعنی معنای زندگی پربارتر و عالی‌تر می‌شود. پس این معنا در انسان هم هرچه تعالی یابد، فزونی پیدا می‌کند.

۴. عشق را ملاصدرا شوق بسیار به اتحاد با معشوق تعریف می‌کند و آن را نیز مساوق وجود می‌داند. (همان، ج ۶، ص ۳۴۰) وی منشأ عشق را خیر بودن معشوق می‌داند و می‌فرماید که هر موجودی خیری را که ملائم وجود او باشد، نیکو می‌شمارد و اگر آن را نداشته باشد، به سوی او کشیده می‌شود. مورد خداوند، چون وی اصل هر خیری و کمال مطلق است و به ذات خویش همیشه مبتهج است و عشق او به خود کامل‌ترین عشق‌ها است و چون همه

عالم تجلی ذات بی‌مثال او است، به همه عالم که عین‌الربط به او هستند، عشق می‌ورزد. از نظر صدرالمتألهین «المحب و المحبوب فی الطرفین شیء واحد.» (همان، ج ۷، ص ۱۸۸) و همان‌گونه که در اتحاد عاقل و معقول بحث می‌کند، به اتحاد عاشق و معشوق هم نظر دارد و معشوق خارجی را معشوق بالعرض و صورت حاصله از معشوق را معشوق حقیقی و متحد با عاشق می‌داند که عین عشق هم هست. مطابق اندیشه ملاصدرا، در نهاد همه موجودات عالم و در باطن همه ذرات وجود عشق به کمال به ودیعه نهاده شده و عشق رسیدن به کمال نهایی در همه اجزا و ارکان عالم سریان دارد. عشق در موجودات غیر مجرد که دارای قوه و استعداد هستند، به صورت طبیعی و یا ارادی شوق و میل به حرکت به سوی معشوق است و همین شوق و عشق، بن‌مایه حرکت نفسانی و جسمانی آنها است. این تکاپو و جوشش در همه ذرات جهان از نیروی عشق به کمال مطلق سرچشمه می‌گیرد و اگر چنین عشقی نبود، موجودات امکانی ساکن و ساکت و خمود می‌گشتند. (همان، ج ۲، ص ۲۷۸) در انسان معنای زندگی به دریافت این عشق و حرکت کمالی در مسیر آن است.

۵. طبق حرکت جوهری صدرایی، حرکت و متحرک در خارج یک چیزند که همان وجود گذرا و سیال است. (همان، ج ۳، ص ۶۱) ملاصدرا حرکت را چیزی جز تحدید و تجدد مداوم عالم در هر لحظه نمی‌داند و در نظام فلسفی خود به این نتیجه می‌رسد که جوهر عالم و اعراض به تبع آن همواره در حرکت و سیوررت‌اند. بنابراین جعل متحرک، جعل حرکت و سیلان هم هست. پس حرکت کمالی و استکمالی در انسان در متن وجود و جوهر وجودی وی جریان دارد. حرکت و سیوررت انسان نوعی هستی و بودن است.

۶. خودشناسی در حکمت متعالیه، اهمیت ویژه‌ای دارد و حتی خداشناسی وی در پرتو خودشناسی او است. در نظر ملاصدرا خودشناسی «ام الفضایل و اصل المعارف» است (الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۹، ص ۲۷۷؛ العرشیه، ص ۲۷۹). معرفت نفس، هم در شناخت مبدأ و اوصاف و افعال او نردبان ترقی است و هم در شناخت معاد و شؤون آن مفتاح گشایش است. بنابراین نیل به معنای زندگی عمدتاً از طریق خودشناسی و معرفت النفس حاصل می‌شود.

۷. ایمان یکی از مهم‌ترین پایه‌های مهم معنای زندگی از دیدگاه صدرالمتألهین است. وی معتقد است که ایمان نوری عقلی است که نفس انسان به وسیله آن از قوه و نقص به فعلیت و کمال می‌رسد و از عالم ظلمات و اجسام به عالم انوار و ارواح ترقی می‌کند و

مستعد لقاء الله می‌شود. (سرار الآیات، ص ۲۸) ملاصدرا در تحصیل ایمان و معارف الهی دو راه برهان و مکاشفه عینی را معرفی می‌کند. (العرشیه، ص ۲۸۶) البته تصریح می‌کند که حقایق امور ایمانی جز با اقتباس از نور مشکات نبوت و درخواست از باطن ولایت به دست نمی‌آید. پس هرکه خواهان آن است باید قلب خویش را از دنیا تهی کند و درون خویش را پاکیزه گرداند و از خلق به سوی حق منقطع شود و از جمیع ریاسات و شهوات دنیا اعراض کند. (همان، ص ۲۸۷) بنابراین معنای زندگی از دیدگاه ملاصدرا در پرتو ایمان حاصل می‌شود و با تمسک به مراتب ایمان پربارتر و غنی‌تر می‌گردد.

۸. صدرالمتألهین برخلاف ابن‌سینا که اتحاد عاقل و معقول را غیر عقلانی دانسته است (شرح الاشارات و التنبیها، ص ۲۹۵)، آن را می‌پذیرد و بر آن ادله بسیاری اقامه می‌کند. (همان، ج ۳، ص ۳۱۲ و ۴۳۷؛ مشاعر، ص ۵۱؛ مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین، ص ۶۳-۱۰۶) چون عاقل و معقول متضایفاند، اگر تعقلی صورت پذیرد، عاقل گوهر نفس ناطقه و عین ذات او است و چون ذات نفس ناطقه، عاقل است، معقول او هم بنابر قاعده تضایف باید در همان مرتبه‌ای باشد که عاقل در آن مرتبه است و بالعکس. پس معقول باید با تمام هویت وجودی در حاق ذات نفس باشد؛ و الاً معقول، معقول او نخواهد بود و نفس به آن دانا نخواهد شد و علم در نزد او حاضر نیست. با این فرض که نفس ناطقه عاقل بالقوه است، از قوه به فعلیت نرسیده و نور علم در جوهر ذات او رسوخ نکرده است و لازم می‌آید که ملرک عاقل بالقوه و معقول، معقول بالفعل باشد؛ در حالی که این معنا به حکم تضایف نادرست است. (اتحاد عاقل به معقول، ص ۵۲ و ۵۳) بنابراین عاقل عین معقول و عین عقل و تعقل است؛ یعنی علم که صورت عقلیه و معقول بالذات است، هم معقول است و هم چشم عقلی نفس است. پس ملرک و ملرک و ادراک یکی است.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه‌ات تو گلشنی ور بود خاری تو هیمة گلخنی
(مولوی، دفتر دوم، ص ۱۹۲)

ملاصدرا این برهان تضایف را در سایر ادراکات جاری می‌داند و اختصاص به صور معقوله ندارد. یعنی در ادراک وهمی، خیالی و حسی نیز اتحاد با ملرک وجود دارد. (المشاعر، ص ۵۲) بر این اساس معنای زندگی صرفاً یک امر ادراکی و معرفت‌شناختی نخواهد

بود؛ بلکه آنچه به عنوان معنای زندگی فهم و ادراک می‌شود، با وجود ملرک متحد می‌گردد و در سراسر وجودی وی جاری می‌شود. پس گوهر نفس ناطقه به نور علم سعه وجودی می‌یابد و گوهری نورانی‌تر می‌شود. علم واقعی آن چیزی است که با جان وی می‌آمیزد. معنای زندگی نیز وقتی به صورت علم واقعی می‌شود، از ادراک به ملرک سرایت می‌کند و با وجودش درمی‌آمیزد.

۹. از نگاه ملاصدرا نعمت اعم از هر خیر و منفعت و لذت است؛ چه دنیوی باشد و چه اخروی. پس همه مخلوقات یا خیر است یا منفعت. خیر همان سعادت است که مطلوب بالذات است و نهایت سعادت در بقای بی‌فنا، سرور بی‌غم، علم غیر مشوب به جهل و غنای بی‌فقر است. پس نهایت سعادت جز با حضور در بهشت حاصل نمی‌شود. (الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۳، ص ۱۷۵ - ۱۷۸) معنای احسن بودن نظام خلقت نیز این است که سلسله علل مادی به گونه‌ای باشد که مخلوقات بیشتری از کمالات و نعمات بهتری بهره‌مند گردند؛ یعنی قوانین حاکم بر جهان و انسان به گونه‌ای باشد که در آن بیشترین خیر و کمترین میزان ممکن از شر (به دلیل تراحم) گریبان‌گیر بشر شود. احسن بودن نظام اقتضای صفت «عنایت الهی» است. (آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۳۹۲) حال اگر برای انسان نیز این نظام احسن فراهم شود تا بیشترین خیر و منفعت را جلب کند و به بالاترین مرتبه سعادت نایل شود، معنای زندگی چیزی جز حرکت در مسیر نیل به سعادت و خیر نیست.

۱۰. هدف از آفرینش انسان در متون دینی، این است که زمینه آزمایش و انتخاب آزاد برای انسان فراهم شود (سوره هود، آیه ۷؛ سوره ملک، آیه ۲) و به پرستش و عبادت خدای متعال بپردازد (سوره ذاریات، آیه ۵۶؛ سوره یس، آیه ۶۱) و سرانجام به مقام فوز و فلاح و سعادت ابدی نایل شود و در مرتبه قرب و رضوان الهی و عند ربهم جای گیرد. (سوره هود، آیه ۱۰۸ و ۱۱۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵؛ سوره جاثیه، آیه ۲۳) مراتب نفس از دیدگاه ملاصدرا طبیعی، نباتی، حیوانی و انسانی است که به تدریج همراه ماده برای تن در دنیا حاصل می‌شود. خیال، اولین مرحله از وجود اخروی و آخرین مرتبه عالم مادی است؛ زیرا هیچ شیئی از اشیای این عالم اعم از زمان و صورت و قوا، امکان انتقال به آخرت را بعینه ندارد، مگر بعد از تحولاتی که در آن رخ می‌دهد. انسان نیز مستعد حشر نمی‌گردد، مگر به قوه کمالیه‌ای که آن صورت نهایی وجود اوست؛ زیرا تمام قوای او مثل سمع، بصر و ذوق، همچون شعاع‌های وجود او هستند که صورت علمی و خیالی خارجی را نزد خیال ذخیره می‌کنند؛ به طوری که اگر این

مواد خارجی ضایع شوند، این صور محفوظ می‌مانند؛ مانند محفوظ ماندن نفس در عین فساد بدن (همان، ج ۹، ص ۲۲۱ و ۲۲۲). فلاسفه اسلامی سیر نفس را در چهار مرحله عقل هیولایی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد بیان می‌کنند (همان، ج ۳، ص ۴۱۳)، اما بنا بر توصیه ملاصدرا حرکت جوهری نفس از عقل هیولایی با رسیدن به عقل مستفاد پایان نمی‌یابد؛ زیرا عقل مستفاد و مرحله چهارم حیات معنوی نفس همان اتصال و اتحاد با عقل فعال یا همان «روح قدسی» و یا «روح القدس» است که عرفا به آن «وجود منبسط» می‌گویند. روح و نفس انسانی با اتحاد با این عقل فعال و اقتباس از نور و معرفت آن به روحی قدسی تبدیل می‌شود (همان، ج ۲، ص ۱۷۶، ج ۳، ص ۱۲۷ و ج ۷، ص ۲۴). چون جمال الهی مطلق و بی‌پایان است، جاذبه عشق آن و همچنین سیر نفس، حتی پس از رسیدن به روح قدسی و روح الهی که از آن به مشاهده جمال الهی تعبیر می‌کنند، متوقف نمی‌شود و این رابطه عاشقانه ملکوتی و شکوهمند پایانی ندارد. بنابراین معنای زندگی براساس هدف آفرینش انسان و سیر تکاملی معنوی آن، امتدادی بلند و متعالی می‌یابد و این زندگی هیچ‌گاه نقطه توقف، سکون و پایان ندارد و تکرار و خستگی در آن راه نمی‌یابد؛ بلکه با ارتباط و راهیابی به مشاهده جمال الهی، هر روز معنایی تازه‌تر و جلوه‌ای بدیع‌تر می‌یابد.

جمع‌بندی و نتایج

الف. کانون اصلی معنای زندگی وجود انسان است و هرچه سعه وجودی بیشتر باشد، معنای زندگی غنی‌تر و پربارتر خواهد بود.

ب. وجود انسان معلول و عین الربط به حضرت حق است و هیچ استقلال‌ی ندارد. پس هرچه قرب و نزدیکی‌اش به مبدأ بیشتر باشد، بهره بیشتری از وجود و معنا خواهد برد و این مستلزم فاصله‌گیری و دوری از ماده و تعلقات مادی است.

ج. عشق به معنای شوق بسیار به اتحاد با معشوق، مساوق وجود است و عاشق را به حرکت و تکاپوی در این مسیر وامی‌دارد و با همه وجود، معنای زندگی را لمس می‌کند، زیرا طبق حرکت جوهری، این حرکت استکمالی و صیورورت انسان در متن وجود است.

د. معرفت و ایمان از مهم‌ترین پایه‌های معنای زندگی است که با معرفت النفس آغاز می‌شود و با نور ایمان به فعلیت و کمال می‌رسد؛ زیرا براساس اتحاد عاقل و معقول هر

معرفتی عین وجود شخص می شود و با سعه وجودی اش مستعد لقاء الله می گردد.
ه . نظام احسن بهره‌مندی از بالاترین کمالات را فراهم می کند تا انسان به بالاترین مرتبه
سعادت نایل شود و انسان با سیر معنوی خود و طی مدارج متعالی به مشاهده جمال و
جلال الهی نایل می شود و معنای زندگی را پایان و توفقی نیست.

منابع

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. آدامز، ای. ام (۱۳۸۲)، معنای زندگی، ترجمه زهرا گلپایگانی، نقد و نظر، ش ۳۱-۳۲، پاییز و زمستان.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، ریحیق مختوم (پنج جلد)، قم: مرکز نشر اسراء.
۴. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۲)، اتحاد عاقل به معقول، تهران: حکمت.
۵. شفیعی کدکنی، محمدرضا، هزاره دوم آهوی کوهی، تهران: سخن، ۱۳۸۸، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.
۶. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰)، اسرار الآیات، تصحیح محمد خواجوی، انجمن حکمت و فلسفه، تهران.
۷. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۱)، العرشیه، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران: انتشارات مولی.
۸. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳)، المشاعر، به اهتمام هانری کربن، تهران: کتابخانه طهوری.
۹. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۵)، مجموعه رسایل فلسفی صدرالمتألهین، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران: انتشارات حکمت.
۱۰. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العلقیة الاربعه (۹ جلدی)، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۱. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵)، شرح الاشارات والتنبيهات، قم: نشر البلاغه.
۱۲. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۵)، درآملی به نظام حکمت صدرایی، ج اول، تهران و قم: انتشارات سمت و مؤسسه امام خمینی.
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۷)، آموزش فلسفه، ج اول و دوم، قم: سازمان

تبلیغات اسلامی.

۱۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۷۵)، *مثنوی معنوی*، تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: ناهید.
۱۵. نیگل، توماس (۱۳۸۲)، *پوچی*، ترجمه حمید شهریاری، نقد و نظر، ش ۲۹-۳۰، بهار و تابستان.

16. Bafista, J & Almond, R. (۱۹۷۳), *The Development of Meaning in Life*, Psychatry.
17. Baumeister, R. (۱۹۹۱), *How Stories Make sense of Personal Experience*, Personality and Social Psychology Bulltein.
18. Frankl, V. (۱۹۷۶), *Man's Search for meaning*, NewYork, Pocket books.
19. Maslow, A. H, (۱۹۶۸), *Toward a Psychology of being*, NewYork, VanNostrand.